

# شاخص‌های امامت در تفکر شیعی

علی ربانی گلپایگانی

افق حوزه، ش ۱۰۳، ۸۵/۱/۲۱



**چکیده:** نویسنده محترم در نقد مقاله «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» بیان می‌کند که، علم غیب را متکلمان برجسته شیعه جزو اوصاف لازم امام دانسته‌اند و چنان‌واژه عصمت در روایات در مورد ائمه اطهار علیهم‌السلام بکار نرفته است. هر چند مضمون آن در روایات وجود دارد.

امامت، یکی از آموزه‌های مهم اسلامی است. اگر دیگر مذاهب اسلامی، امامت را از واجبات فقهی می‌دانند، شیعه آن را از اصول اعتقادی می‌شمارد. اجرای احکام و حدود اسلامی، برقراری امنیت و گسترش عدالت و دفاع از کیان اسلام و مسلمین، از مهم‌ترین اهداف امامت و مسئولیت‌های امام است، که شیعه و اهل سنت بر آنها توافق دارند. اما شیعه، علاوه بر امور یاد شده، تبیین معارف و احکام اسلامی و صیانت فکری و معنوی اصول و فروع اسلامی را نیز از اهداف امامت و رسالت‌های امام می‌شمارد و بلکه آن را مهم‌ترین فلسفه امامت می‌داند. بدیهی است که تحقق این آرمان به صورت مطلوب، بدون برخورداری امام از علم کامل نسبت به معارف و احکام اسلامی و عصمت علمی و عملی او امکان‌پذیر نخواهد بود. از سوی دیگر، عصمت و علم کامل به شریعت، از صفات درونی است و تشخیص آن برای افراد، از طریق متعارف ممکن نیست؛ بدین جهت راه تعیین امام، منحصر در نص شرعی است و نص شرعی نیز متفرع بر نصب الهی می‌باشد.

بازتاب اندیشه ۲۴

۸۸

شاخص‌های  
امامت در  
تفکر شیعی

براین اساس، مهم‌ترین شاخصه‌های امامت در تفکر شیعی عبارتند از: علم کامل به احکام و معارف اسلامی، عصمت علمی و عملی، نصب الاهی و نص شرعی. افضلیت امام بر افراد مشمول امامت او نیز از دیگر شاخص‌های مهم امامت است.

در نوشتاری که در شماره ۷۱۳ روزنامه شرق، ص ۱۸ با عنوان «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» منتشر گردیده، ادعا شده است که مفهوم امامت، در جهان تشیع دچار استحاله گردیده و در صفات امام و شاخص‌های امامت، تحول رخ داده است. بدین صورت که در قرن اول و دوم، امام با اوصافی غیر از آن چه در قرن‌های سوم و چهارم و پس از آن شهرت و رسمیت یافته است، معرفی شد. آن چه در آن دوران مطرح بود، عمل به قرآن، حق‌مداری، عدالت، تهذیب نفس، اقامه دین، عقل‌درایتی در مقابل عقل‌روایتی و افضلیت علمی بود و از نصب الاهی و نص شرعی، عصمت و علم غیب، به عنوان اوصاف امام و شاخص‌های امامت سخنی به میان نیامده بود، این اوصاف چهارگانه، توسط متکلمان شیعه در قرن‌های سوم و چهارم مطرح شده و به تدریج در شمار شاخص‌های رسمی امامت شیعی قرار گرفته و جزء بدیهیات و مسلمات مذهب شده است.

برای اثبات این مدعا به سه روایت استناد شده است؛ یکی سخن امام علی علیه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه است که هنگامی که مردم برای بیعت با او به عنوان خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند، فرمود: اگر حضور شما جمعیت انبوه نبوده که با آن حجت بر من تمام شده و در نپذیرفتن مقام خلافت عذری ندارم و نیز اگر خداوند از عالمان پیمان نگرفته بود که بر ستمگری ظالمان و پایمال شدن حق‌مظلومان، سکوت نکنند، مسئولیت خلافت و امامت را نمی‌پذیرفتم. آن چه در این سخن امام علی علیه السلام در ارتباط با امامت مطرح شده، دو چیز است: نداشتن عذر سکوت و قعود با وجود یاوران بسیار و مسئولیت عالمان دین در دفاع از حقوق مظلومان و محرومان و مبارزه با ستمگران. نکته مهم این است که امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن، خود را به عنوان عالم دین معرفی می‌کند، نه فردی معصوم و منصوب از جانب خداوند.

دلیل دوم، سخن امام حسین علیه السلام است که در معرفی امام فرموده: **ولعمری ما الامام الا العالم بالكتاب والآخذ بالقيسط والدائن بالحق والحابس نفسه على ذات الله؛ و امام مجری عدالت و پیرو حق است و نفس خویش را برای خدا به بند کشیده است؛ در این سخن امام حسین علیه السلام نیز از اوصاف چهارگانه متکلمان در مورد امامت، ذکری به میان نیامده است.**

دلیل سوم، کلامی است که هم از امام علی علیه السلام روایت شده و هم از امام حسین علیه السلام، در آن کلام، فلسفه امامت و حکومت بیان شده است که عبارت است از: اصلاح امور مردم، دفاع از مظلومان و تأمین امنیت آنان در برابر ظالمان، آشکار نمودن معالم دین و اقامه حدود شرعی، «النری المعالم من دینک، و تُظہر اصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطله من حدودک».

### ارزیابی و نقد:

۱. متکلمان امامیه که در این بحث مورد نظر می‌باشند، آن دسته از متکلمانی‌اند که آثار و آرای کلامی آنان، به عنوان عقاید رسمی شیعه امامیه به شمار می‌رود؛ شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابوالصلاح حلبی، محقق طوسی، ابن میثم بحرانی، سدید الدین حمصی، علامه حلّی و فاضل مقداد، از برجسته‌ترین متکلمان امامیه در قرن‌های چهارم تا نهم هجری بوده‌اند. هیچ یک از این متکلمان، علم غیب را به عنوان یکی از اوصاف لازم امام و شاخص‌های ضروری امامت به شمار نیاورده‌اند، بلکه آشکارا، آن را رد کرده‌اند.

اصولاً عده‌ای از متکلمان، صفت عصمت را بی‌نیاز کننده از مطرح نمودن علم، به عنوان یکی از اوصاف امام دانسته و آن را در شمار صفات امام و شرایط امامت بیان نکرده‌اند. این جاست که باید از نویسنده مقاله «باخوانی امامت» خواست تا دلیل خود را بر این مدعا که متکلمان امامیه، علم غیب را یکی از اوصاف امام دانسته‌اند، بیان کند.

۲. اعتقاد شیعه به نصب الاهی و نص شرعی در باب امامت، از ابتکارات متکلمان امامیه در قرن‌های سوم و چهارم نبوده، بلکه از نخستین روزهایی که مسأله امامت، مورد اختلاف مسلمانان قرار گرفت مورد توجه و تأکید امامان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان بوده است.

۳. در احادیث بسیاری که از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده است، بر ضرورت وجود امام و پیشوای معصوم در میان امت اسلامی تأکید شده است. اگر چه در بیشتر این روایات، واژه عصمت به کار نرفته، ولی مفاد و مضمون آن بیان شده است، همان گونه که درباره نبوت نیز با اینکه عصمت نبی، فی الجمله از مسائل مورد اتفاق مذاهب اسلامی است و آنان بر این مطلب به آیات قرآن استناد می‌کنند، ولی اصطلاح آن در قرآن نیامده است.

۴. از این که در سخن امام حسین علیه السلام در بیان اوصاف امام، از نصب الاهی، نص شرعی و عصمت به عنوان صفات امام یاد نشده، استفاده نمی‌شود که آن حضرت، این اوصاف را برای امام لازم نمی‌دانسته، زیرا امام علیه السلام در مقام بیان همه صفات امام نبوده است. امام حسین علیه السلام آن

سخن را در شرایطی ایراد کرده است که اکثریت مردم، انتخاب و بیعت را به عنوان راه تعیین امام پذیرفته بودند.

۵. در مقاله «بازخوانی امامت»، در باب اسوه بودن امام برای مردم آمده است: «اسوه بودن زمانی است که سنخیت و تشابهی بین امام و مأموم ممکن باشد. این مشابهت، در امکان رسیدن به مرتبه امام برای مأمومین است. وقتی این صفات در آنها به حدی باشد که متکلمین فرموده‌اند، دیگر، اسوه بودن از آن وجودهای محترم برمی‌خیزد». در این‌که سنخیت و مشابهت میان امام و مأموم، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق اهداف امامت و تربیت افراد دارد، سخنی نیست؛ بدین جهت است که خداوند، پیامبران را از جنس بشر برگزیده است، نه از جنس فرشته؛ ولو جعلناه ملکا لجعلناه بشراً<sup>۱</sup> ولی این مطلب که الگوپذیری، آن‌گاه امکان دارد که مأموم بتواند در مرتبه وجودی امام قرار گیرد، هیچ‌گونه دلیل عقلی یا تجربی یا وحیانی ندارد و ادعایی بیش نیست، بلکه دلایل قطعی، آن‌را مردود می‌سازد.

امام حسین علیه السلام که فرموده است لکم فی اسوة در روش و نگرش من برای شما، اسوه است، در جای دیگر، خود را به عنوان یکی از خاندان نبوت معرفی کرده است؛ کسانی که خداوند، جهان را به خاطر آنان (یا به واسطه آنان) آفریده و به واسطه یا به خاطر آنان نیز پایان خواهد داد؛ بنا فتح الله و بنا بختم؛ آیا این ویژگی که امام علیه السلام - آن‌را در احتجاج با حاکم مدینه و مروان بن حکم که از او می‌خواستند با یزید، به عنوان خلیفه پیامبر و پیشوای مسلمانان بیعت کنند - فرموده، از اوصاف عادی بشری است و دسترسی به آن برای دیگران امکان‌پذیر است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام آشکارا فرموده است که هیچ‌یک از افراد امت اسلامی را نمی‌توان با اهل بیت پیامبر مقایسه کرد؛ «لا یقاس آل محمد علیهم السلام من هذه الامة أحد».

اندیشه تفویض در تفکر شیعی:

بخش دوم نوشتار «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» که در شماره ۷۱۴ روزنامه شرق، ۱۴ اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۸ منتشر شده است، به بررسی اندیشه تفویضی در تفکر شیعی پرداخته است. حاصل مطالب این بخش این است که در جهان تشیع، نخست، اندیشه غلو پدید آمد و کسانی به الوهیت ائمه علیهم السلام قائل شدند، ولی این اندیشه انحرافی، با مخالفت شدید امامان اهل بیت علیهم السلام مواجه گردید و در نتیجه، به عنوان عقیده‌ای شرک‌آمیز و خارج از اسلام معرفی و مردود شناخته شد.

پس از آن، تفکر تفویض پدید آمد که، اگر چه به مقام الوهیت برای ائمه علیهم السلام قائل نبود، ولی به تفویض او، خلقت جهان، مرزق مردم، تدبیر جهان، دین و شریعت به ائمه علیهم السلام قائل بود. تفویض در خلقت نیز با مخالفت ائمه و نیز عالمان شیعه مواجه گردید و مردود شناخته شد. سایر موارد تفویض نیز اگر چه مورد مخالفت عده‌ای از عالمان شیعه قرار گرفت، ولی عده‌ای دیگر برای آنها توجیهاتی ذکر کردند و به تدریج، در متن تفکر شیعه راه یافت و در شمار مسلمات و بدیهیات تشیع رسمی قرار گرفت. در نوشتار یاد شده، این‌گونه از تفویض به نام «تفویض اعتدالی» نامیده شده و گفته است، در قرن سوم و چهارم که این بحث در بین عالمان شیعه مطرح شد، عالمان شیعه قم با آن به مخالفت برخاستند که از سوی طرفداران «مقصره» نامیده شدند. شیخ صدوق «مقصره» نامیدن عالمان قم را، از نشانه‌های غلو در حق ائمه علیهم السلام دانسته، ولی شیخ مفید، دیدگاه او را رد کرده است.

نکته دیگری که در نوشتار مزبور در این باره آمده، این است که در تفکر تفویض اعتدالی، وحی نقش اساسی خود را از دست داده است، زیرا این تفکر بر آن است که، آن چه در امر دین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض شده بود، به ائمه علیهم السلام نیز تفویض شده است؛ این در حالی است که ائمه علیهم السلام از وحی تشریحی بهره‌ای ندارند. هر گاه ائمه در باب شریعت، همه اختیارات پیامبر را داشته باشند، وحی، فاقد تأثیر خواهد بود، زیرا بود و نبود آن یکسان است. این اندیشه در دوره‌ای بعد، منشأ طرح دیدگاه دیگری در باره شئون و اختیارات فقیه در عصر غیب شد، و گفته شد فقیه تمام اختیارات امام معصوم را دارد، با این‌که از ویژگی عصمت و علم غیب بهره‌ای ندارد.

آخرین نکته این‌که، سیمای دو گونه تفکر شیعی تفویضی و اصیل، در دعاهای شیعه نیز نمایان است. در دعاهای متناسب با تشیع اصیل، توکل به خدا و رفتن مستقیم به محضر خداوند مطرح است؛ مانند دعای کمیل، ابو حمزه، مناجات شعبانیه و دعاهای صحیفه سجادیه، ولی در دعاهای متناسب با تشیع تفویضین توسل و شفاعت، جایگزین توکل به ذات ربوبی شده است و توسل و شفاعت در متن، و توکل به خدا در حاشیه قرار گرفته است؛ مانند دعاهای توسل، ندبه و فرج.

در روایات اهل بیت علیهم السلام تفویض در معانی گوناگونی به کار رفته، که برخی آنها از اقسام غلو و شرک و باطل است و برخی دیگر، ربطی به غلو نداشته و هیچ‌گونه شائبه شرک و دیگر نشانه‌های غلو که پیش از این یاد آور شدیم، در آن نیست. بنابراین، قبول یارد تفویض،

به طور مطلق و بدون توجه به معنا و مقصود آن نادرست و نوعی مغالطه است. تفویض، خواه در تکوین باشد یا در تشریح، هر گاه به گونه‌ای باشد که برای پیامبر یا امام، نوعی تأثیر استقلالی در عرض خالقیت و ربوبیت تکوینی و تشریحی خداوند اثبات گردد، شرک و باطل است.

اقسام تفویض نادرست عبارت است از:

(الف) تفویض افعال اختیاری انسان به او.

(ب) تفویض حلال و حرام افعال به اختیار و اراده و خواست افراد بشر؛ چنان که اباحه گرایان گفته‌اند.

(ج) تفویض حلال و حرام به پیامبر یا امام، بدون استناد آن به وحی یا الهام الاهی.

(د) تفویض امر خلقت و تدبیر کلی یا جزئی جهان به پیامبر یا امام یا هر موجود دیگری.

گونه‌های در پس تفویض عبارتند از:

(الف) تفویض کارها به خداوند، بدون این که نظام اسباب و مسببات انکار گشته یا نادیده گرفته شود.

(ب) تفویض تحقق پاره‌ای از حوادث و امور به دعا و درخواست پیامبران یا امامان یا صالحان که توسل و شفاعت از این باب است.

(ج) تفویض تشریح به پیامبر ﷺ.

(د) تفویض امر هدایت و رهبری، تعلیم و تربیت مردم به مصلحت اندیشی و تدبیر و تصمیم پیامبر و امام.

(ه) تفویض بیان معارف و احکام دین به تشخیص پیامبر و امام.

(و) تفویض در چگونگی اعطای انفال، خمس و اموالی که در تملک پیامبر و امام است به افراد، بر اساس آن چه مقتضای مصلحت افراد و جامعه است.

با توجه به معانی درست و نادرست تفویض، می‌توان درباره روایات تفویض به درستی داوری کرد. روایاتی که تفویض را شرک و مفوضه را مشرک دانسته و آن را تحطنه کرده‌اند، ناظر به اقسام نادرست تفویض می‌باشند، و روایاتی که تفویض را برای پیامبر یا امام اثبات کرده‌اند، ناظر به معانی درست تفویض می‌باشند.

در تفکر اسلامی، توکل و توسل با یکدیگر منافات ندارند. انسان مؤمن، در همه امور و شئون زندگی خود به خداوند توکل می‌کند و در عین حال، از وسایط تکوینی و تشریحی که

مطابق با حکم عقل و شرع است، بهره می‌گیرد.

از سوی دیگر، اگر به دعاهایی که با ویژگی توسل شناخته شده‌اند، دقت شود، این حقیقت آشکار می‌گردد که، مبنای روح آنها را توکل به خدا تشکیل می‌دهد. دعای توسل با درخواست از خداوند آغاز می‌شود و با درخواست از او نیز پایان می‌یابد. در دعای فرج، چیزی جز درخواست از خداوند مطرح نیست. گذشته از این، مضمون این دعا به گونه‌ای مفصل‌تر در دعای عرفه امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> در صحیفه سجاده آمده است.

این ملاحظات نشان می‌دهد که شتاب‌زدگی در بحث و پیش‌داوری و برخورد گزینشی و عدم تبع و دقت لازم، از آسیب‌های دین‌پژوهی و نیز از آفات نقد و اصلاح در حوزه معرفت دینی است. امید آن‌که خداوند ما را از این آفات مصون دارد و گفتار و نوشتار و اندیشه و کردارمان را در جهت رضایت حق و خدمت به اسلام و بشریت رهنمون سازد.

## ● اشاره

۱. نکاتی که در نقد سخنان مقاله مزبور از سوی ناقد ارائه شده، در واقع پاسخ به شبهات وی نیست، بلکه عقب‌نشینی از مواضع اصیل شیعه و همگامی با نویسندگان مقاله بازخوانی امامت است. ایشان عدّه زیادی از متکلمان شیعه را نامبرده و می‌گویند: اساساً اینها علم غیب را شرط امامت نمی‌دانند. در پاسخ به ایشان باید گفت: عقیده‌های شخصی متکلمان هیچ‌گواهی قطعی بر حقایق شرعی، در مقابل روایات و نص صریح قرآن ندارد. مگر عده‌ای از متکلمان شیعی نیستند که قائل به سهو النبی هستند، یا قائل به تمایز اسم و مسمی در اسمای الهی نیستند؟، یا قائل به عدمی بودن صفات خدا نیستند؟، و یا بسیاری از موارد خلافی که اجتهاد در مقابل نص به شمار می‌روند. جناب شیخ بهایی می‌گویند: اگر امر دایر باشد بین سهو النبی و سهو الصدوق، سهو الصدوق اولی از سهو النبی است.

۲. ایشان نوشته‌اند که صحبت در شرط بودن علم غیب بر امام است نه آگاه بودن؛ درحالی‌که اساساً علم غیب از ارکان امامت است نه از شرایط بیرونی آن. یعنی یکی از ارکان تحقق ذات امامت در وجود یک شخص، یکی علم به غیب است که ودیعه‌ای الهی است یکی دیگر از ارکان قدرت غیبی است که حضرت امیر<sup>علیه السلام</sup> آن را قوت ربانی نامیده<sup>۱</sup>، و رکن دیگر عصمت است و رکن اساسی وجود امام، نصب الهی است. همه این اوصاف ذاتی نص صریح روایات فراوانی<sup>۲</sup> است.

۳. نکته دیگر این‌که نمی‌توان گفت چون واژه عصمت در روایات و قرآن درباره امامت

بازتاب اندیشه ۶۴  
شاخص‌های  
امامت در  
تفکر شیعی

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۶، ح ۷۰، ص ۷۶، ج ۸۴، ص ۳۲ و ج ۹۹، ص ۱۲۸

۲. همان، ج ۲۵، ص ۱۹۲

به کار نرفته، پس عصمت شرط امامت نیست، بلکه وجود محتوا و مضمون آن کفایت می‌کند. البته باید توجه داشت که واژه عصمت در روایات صریحی آمده است.<sup>۱</sup>

۴. اسوه بودن به معنای هدایت و الگوی کمال برای نیل انسان‌ها به آن کمال مطلوب است نه به معنی مشابهت بی‌عیب و نقص انسان‌ها با امام.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۲، و شیخ صدوق، الامالی، تهران، کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۶۳۲، شیخ صدوق، الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق (۲ جلدی)، ج ۱، ص ۲۱۵